



اینستاگرام شهرنگ: Instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهرنگ: shahrvang1@gmail.com



### نیروی انتظامی:

درصد خطا در پیامک های کشف حجاب یک یا دو درصد است

# کارگر: منم چند ماهه منتظر پیامک واریز حقوقم

شهرنگ: به اختلاس گرهام پیامک می زنی؟  
بلال فروش: من از صبح بی کلام پیامکی هم نیومده!  
علی پروین: درصدها تو دوست دارم، روی پیامک زدن بیشتر کار کن!  
خبزنکار لندن نشین:  
این در حالی است که ۱۲ درصد پیامک ها در غرب، به خطای روند  
مجلس: ماشین های تو خیابون رومی شه فیلتر کرد؟  
تاج: زیر ساخت های حضور بانوان در خودروها آماده نشده! هنوز  
آموزش و پرورش:  
مردم صبح زود زنگ بززن به پلیس آکه پیامک اشتباه افته بود بهشون می گن!  
مومیایی: پیامک بود، منم این قدر بد نام نمی شدم!  
خانمم: با پیامک - بیا - اینجا - خطای - پیامکی - شهرنگ

### سنگ مفت، حرف مفت!

نام گذاری خیابانی به نام سلطان کره!



شهرام شهیدی  
طنز نویس

نشسته جلوی قهوه خانه، می گوید: «شورای شهر در گورستان ها شعبه زده؟» می گویم: «بعید می دانم.» می گوید: «شما جوان ها از هیچی خبر ندارید. اگر زنده بود تا یکی فوت می کرد، شورای شهر نمی گفت باید فلان خیابان را به نامش بزنیم، چرا تا زنده هستند خیابان به نامشان نمی کنند؟»  
می گویم: «لابدمی ترسند بیرونشوند و خیابان به خیابان پیشروی کنند و همه چیز را صاحب شوند.»  
نگاهم می کند، می پرسد: «چرا شما جوان ها سیاست گام به گام حالی تان نمی شود و همه اش برای رسیدن عجله دارید؟ کارهای شما کلی هزینه به کشور تحمیل می کند. مثلا همین طرح موتور بار برای ساماندهی موتورسیکلت سواران. رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی تهران گفته «در این طرح با تحلیل رفتار راکب متخلف به یک «شاه کلید» رسیدیم و آن «عجله» و «شتاب» است.» دو خصیصه شما جوان ها.»  
می گویم: «کاش سال ها پیش بساط این موتورسواران خود سرو و خود جوش ساماندهی می شد. حالا دیگر دیر نیست؟»

می گوید: «بفرما، باز فوری می خواهی گودرز را با شقایق پیوند دهی. دانه لفل سیاه و خال مهرویان سیاه، پسر جان این موتورسوار کجا اون موتورسوار کجا. مشکل شما این است که وقتی باید به بازی تن بدی، شلنگ تخته می اندازی. آدم باید با سرنوشتش کنار بیاید. باید مثل سازمان حمایت از مصرف کننده باشد که سخنگویش گفته باید گرانی را بپذیریم!»  
می گویم: «ما می پذیریم. این شکم صاحب مرده که کار دیخور نمی پذیرد.»  
باز خیره می شود به من. می گوید: «پسر جان باز عجله کردی که شکمت چرا بپذیرد؟ تو باید بپذیری و برایش راه پیدا کنی. گرانی را می پذیری. وارد گردونه این بازی می شوی و خودت می شوی جزئی از چرخه گران کردن اقلام و اجناس. مثل رئیس اتحادیه عمده فروشان مواد شوینده که گفته «خودرو گران شد، چرا ما گران نکنیم.»  
می گویم: «من اما باز تاکید می کنم کاش موتورسواران خود سرو اسال هاپیش...»

عصبانی می شود، می گوید: «تو هم مثل همان اعضای شورای شهری. در گورستان سیر می کنی. مدام نشستهاید برای نیش قبر و نام گذاری خیابان ها تصمیم می گیری. برو زندگی ات را کن.»

می گویم: «من به مرده ها چه کار دارم؟»  
می گوید: «همین تو، دبیروز در توپیتتر و امصیبتا سرن داده بودی که چرا فرماندار تهران گفته مردم بازرگان رانمی شناسند؟ باز می گویی با مرده ها کاری نداری؟»  
می پرسم: «شما توپیتتر هم دارید؟ فکر می کردم استفاده از فیلتر شکن را درست نمی دانید.»  
می گوید: «حرف را عوض نکن. جوان باید قهرمان ملی آموزش را بشناسد. همین حالا سر همین خیابان بایست و از صد نفر پرس بازرگان را می شناسند؟ ۹۰ درصدشان خواهند گفت بازرگان مرز خوبی است که حیف بسته شده.»  
می گویم: «آن وقت قهرمان امروز شما کیست؟ الگوی موثر تان در زندگی؟»  
جواب می دهد: «هر چند نباید جواب بدهم، اما الگوی من سلطان کره است که امیدوارم خیابانی به نامش شود، چون مردم می شناسندش.»

می گویم: «سلطان کره که شخصیت سیاسی یافته گی نیست. این چه الگوی است؟»  
می گوید: «منی دانی سیاست پدر و مادر ندارد؟ این را هم نمی دانی که پدر آدم سیاسی را می آورد جلوی چشمش؟ الگویی این که این را بدانی. حالا هم برو کار بگذار بدیاد.»

### رینگ نقد

## دیوونه کیه؟ عاقل کیه؟

نقدی بر فیلم «پرواز بر آشیانه فاخته»

اسم فیلم «پرواز بر آشیانه فاخته» اساسا یک دروغ محض است. در فیلم نه پرواز می بینیم، نه آشیانه، نه فاخته و نه حتی بر. یعنی کل اسم فیلم بی ربط است. باز دم دوبلورها گرم که نام فیلم را به «دیوانه ای از قفس پرید» تغییر دادند که خیلی با مسامحت است. تازه یک فیلم ایرانی هم با همین نام ساخته اند، یعنی چنان خلایق در سینمای ایران موج می زند که حتی نام فیلم ها را یکی می کنند.

فیلم قصه مردی به نام مک مورفی را روایت می کند که به اتهام تجاوز جنسی زندانی شده و سپس به علت درگیری با مأموران به آسایشگاه روانی منتقل شده

### تماشاخانه

Instagram: mohammadreza.saghafi8

محمد رضا تاقی  
کارتونست

در پی گرانیهای تخم مرغی



محمدعلی محمدپور

است. اصلا چه کسی بهتر از آقای جک نیکلسون برای این نقش. ایشان خیلی خوب بلد است لحظه را زندگی کند، حتی به غلط! فیلم هم حرفش همین است که باید لحظه را زندگی کرد.

آدم یاد آن شعر مرحوم حسین پناهی می افتد: «دیوونه کیه؟ عاقل کیه؟ جوانور کامل کیه؟» چه کسی تعیین می کند کی دیوانه است و کی عاقل؟ اصلا همین آدم های بیرون که برای میلیون ها آدم تصمیم می گیرند، چه کسی گفته عاقل اند؟ اگر عاقل بودند که وضع بشر امروز این نبود. بعد آن آدم هایی که دیوانه می خوانیمشان، آزارشان به کی رسیده؟ جالب است در فیلم تعداد زیادی از دیوانه ها داوطلبانه از شر آدم های بیرون به داخل آسایشگاه پناه آورده اند؛ مثلا یکی از دیوانه های داخل فیلم مدام بحث فرم و محتوا را پیش می کشد. واقعا هیچ کس بحث فرم و محتوا را درک نمی کند و آدم باید به آسایشگاه پناه ببرد از این وضع. هنوز بعد از این همه بحث بعضی ها معتقدند فرم مثل طرفی است که باید

محتوای مورد نظر خود را داخلش ریخت، مگر حلیم است؟ بازیگران فیلم برای طبیعی در آمدن نقش ها، مدتی در همین آسایشگاه بین دیوانه ها زندگی کرده اند. این موضوع من را یاد بعضی بازیگران می اندازد که حاضر نیستند گریم شود تا پوست شان خراب نشود و یک موقع فالوورهایشان کم نشود.

این آسایشگاه یک پرستار مستبد و خشک دارد که حاضر نیست قوانین سخت خودش را عوض کند. ظاهرا نماد همه کسانی است که حرف فقط حرف خودشان است. دل آدم خنک می شود آخر فیلم مک مورفی گردن پرستار را می شکنند. فیلم البته با کشته شدن مک مورفی و بیرون پریدن یکی از دیوانه ها از پنجره آسایشگاه به اتمام می رسد. متأسفانه آن موقع پایان ما زد نبود، وگرنه اگر این فیلم را در سینمای امروز ایران می ساختند، آخرش در حالی که مک مورفی به سقف خیره شده و مان نماز را زنی از گچ سقف می دیدیم، تمام می شد. □

### آموزش فجازی

## چگونه لوزر نباشیم؟

(به همراه مطالعه موردی دهه ۶۰)



سعیده حسینی  
طنز نویس

برای پرداختن به بحث لوزر بودگی ابتدا باید به این سوال پاسخ داد که آیا ما لوزر به دنیا می آییم یا لوزر می شویم. عده ای معتقدند لوزر بودن از همان زمانی آغاز می شود که در خاور میانه چشم به جهان می گشاییم. حالا تا اینجا می توانیم کنار بیاوریم و جان سالم به در ببریم. این جملات خاور میانه فلان، خاور میانه بسیار، خاور میانه جایی است که جای سرد می شود، چشمانت چمب هیر و شیمابو من خاور میانه بی دفاع، ممکن است آن قدر ما را زخمی کند که در نهایت از پای در بیاوریم. درست است که هنوز به این تکنولوژی دست نیافته ایم که «آدمی وطنش را همچون بنفشه ها با خود ببرد، هر کجا که خواست» عوضش آدمی می تواند لوزر بودنش را با خود ببرد هر کجا خواست و حتی از مرزهای تاریخ و جغرافی رد شود. دهه شصتی ها یک نمونه خوب هستند. آنها که کچ دار و مریز از بحران شیر خشک، مدرسه، دانشگاه و اشتغال عبور کردند و تاملت ها دسته خراب دستشان بود تا آمدند با اندک پس اندازشان یک کاری بکنند، پیام بگیریم، او بر صفحه زندگی شان نقش بست و حالا باید بروند از اول، حتی وقتی مهاجرت می کنند، باز هم لوزر بودن شان از بین نمی رود و همان طور که ملا حظه می کنند از وقتی دسته دسته مهاجرت کرده اند، خارج جدی جدی دارد شبیه خارج اخبار صدا و سیما می شود و همین طور در آتش بی عدالتی و بیایای طبیعی و بحران اقتصادی می سوزد. عده ای هم می گویند لوزر بودن را ما خودمان برای خودمان ایجاد کرده ایم و اگر کار

درست نمی شود، از تنبلی ماست، اگر چه مان پول ندارد گوشی هوشمند بخرد برای کلاس کم کار کرده ایم، اگر به دانشگاه خوب راه نیاقتیم، به دلیل کم درس خواندن خودمان است، نه ناتوانی مان در تهیه کتاب و کلاس و معلم خوب. کاری به حرف شان ندارم، ولی خواهش می کنم اگر این عده را دیدید... اگر دیدید... چیز کنید... اووممممم... متأسفانه هر چیزی به ذهن می رسد قابلیت اجرا ندارد. خلاصه اگر این عده را دیدید به آنها بگویید «واقعا برات متأسفم، منذب، سست عنصر، کوتاه بین» حالا درست است که منذب فحش نیست، ولی تلفظ فحش گونه ای دارد. عده دیگری اما معتقدند لوزر بودن در نگاه ماست، برای همین باید چشمان مان را ببندیم و خودمان را سوار بر ریور شه ببینیم. اینها معتقدند اگر کله خودتان را فاقوشاپ کنید روی رانند پورشه، با فاقوشاپ هم اگر بلد نیستید، پرینت بگیرد و از تکنیک کلاژ استفاده کنید، در این صورت لوزر بودن تان بر طرف می شود. البته باید هر روز در استوری اینستاگرام تان جملات انگیزشی بنویسید و به دوستان دوران مهد کودکتون پیام بدهید، «عزیزم دلم برات تنگ شده بیا آب هویج بخوریم» و سپس او را به زیر شاخه های خود بفرزاید. اما چگونه لوزر نباشیم. در گام نخست اینستاگرام نصب کنید، چند اینفلوئنسر، چند نت ورک کار و چند دوستی را که از شان خوش تان نمی آید، ولی توی رویدایستی مانده آید، فالو کنید. اینفلوئنسر ها را بلاک کنید تا دل تان خنک شود. نت ورک کارها را به خوبی دنبال کنید. بعد از مدتی متوجه می شوید بازنده تر از شما هم هست و احساس آرامش می کنید. در مورد دوست نماهاتان باید بگویم اگر از آنها بی حساسیت استند که چیز مشخصی در اینستاگرام شان بولد است، بدانید همان نقطه ضعف شان است، در مکالمات بعدی از این نقطه ضعف علیه شان استفاده و احساس پیروزی کنید. □

### شهر فرنگ

رولاند توپور... کارتونست



شهرنگ